

سیمون بولیوار؛ هم انقلابی و هم متفکر و نظریه پرداز

بولیوار معتقد بود قانون نباید به خاطر تأمین سود فرد، یا

دسته کوچکی از افراد و یا نفع آتی حکومت، وضع شود

نابرابری‌ها را دایمی کند، باعث تبعیض و سلطه یک گروه بر جامعه شود که در غیر این صورت، آرامش و ثبات و در نتیجه، سعادت و نیکبختی از میان آن جامعه رخت بر می‌بندد. همه باید تابع اراده عمومی باشند.

بولیوار دموکراسی و حاکمیت ملی (حکومت مردم) را نیاز بی‌چون و چرای انسان می‌خواند، ولی تأکید داشت که تا مردم به درجه‌ای بایسته از آموزش و پرورش نرسند و متحول و آگاه و واقف به حقوق خود نشوند، نمی‌توان به دموکراسی واقعی دست یافت. بنابراین، به عقیده بولیوار نوع حکومت به زمان و مکان بستگی دارد. وی از سرزمین‌های غیرقابل حکومت کردن بر آن‌ها نام برده است و تعریفی از این سرزمین‌ها به دست داده که در حال حاضر، مشابه آن‌ها را می‌توان در افغانستان و سومالی دید. حال آن که در آن زمان، هدف او همان کشوری بود که به نام وی، "بولیوی" نامیده شده است، زیرا که مردمی ناهمگون (مهاجر، دورگه و سرخپوست بومی) و کم‌سواد و طبیعتی سخت و کوهستانی دارد. با این که این کشور دارای بهترین قوانین اساسی است که خود بولیوار آن را نوشته است، هنوز پس از ۱۸۱ سال حتی یک سوم این قانون هم رعایت نمی‌شود. بولیوار دموکراسی را برای مردمی که آمادگی پذیرفتن و رعایت آن را ندارند، به مثابه شخم زدن دریا توصیف کرده است.

بولیوار شدیداً با Deregulation (هردمبیل بودن) امور مخالف است و می‌گوید که اگر جامعه‌ای دچار این وضعیت شود، داروی درمان آن دیکتاتوری است. وی حتی در چند مورد خود را رسماً دیکتاتور خواند تا مسایل با توسل به قوه قهریه حل شود. او به مردم توصیه کرده است از

همچنین قادر باشد که توده‌ها را با خود همدست و برای رسیدن به هدف مشترک بسیج کند. ابداع تاکتیک‌های جنگ‌های انقلابی از بولیوار است؛ به طوری که او را ژنرال و خالق جنگ‌های توده‌ای غیرمنظم می‌خوانند.

وی در عین حال، یک متفکر و فرضیه پرداز بزرگ بود. بولیوار که عقاید او از بسیاری جهات مشابه نظریات ژان ژاک روسو، ژنوی بود، آدم را طبیعتاً خوب می‌دانست و عقیده داشت که این



پرتره‌ای از سیمون بولیوار

ساختار جامعه، پیچیدگی تمدن و رفتار دیگران است که او را خراب و فاسد می‌کند و وظیفه دولت به عنوان نماینده جامعه است که مانع فاسد شدن افراد و بسط فساد شود و این کار با تعمیم آموزش و پرورش و رعایت عدالت، با وضع قوانین لازم و اجرای دقیق این قوانین میسر است. قانون نباید به خاطر تأمین سود فرد و یا دسته کوچکی از افراد و یا نفع آتی حکومت وضع شود. قانون نباید

دکتر نوشیروان کیهانی زاده

همزمان با سفر "هوگو چاوز" رییس جمهوری ونزوئلا به ایران، این بحث مطرح شد که یکی از خیابان‌های تهران به نام "سیمون بولیوار"، شخصیتی که "هوگو چاوز" خود را ادامه دهنده راه او می‌داند، نامگذاری شود.

"سیمون بولیوار" نام قهرمانی است که همواره الهام بخش انقلابیون کشورهای لاتین بر ضد استعمار و استبداد بوده است.

"سیمون بولیوار" کسی است که به پاس خدماتش به مردم آمریکای لاتین، سرزمین پروی علیاً به اسم وی "بولیوی" نام‌گذاری شده است و در قاره آمریکا، شهری نیست که میدان، خیابان، مدرسه و دانشگاهی به پاس بزرگداشت او نام‌گذاری نشده باشد. این حق شناسی در همه جهان بی‌نظیر است، مخصوصاً که این نام تاکنون دستخوش توفان‌های زمان و تغییر دولت‌ها نشده است و نام شهر "سیوداد بولیوار" و جمهوری بولیوی پس از نزدیک به دو قرن، همان است که مردم آن زمان با دل و جان، بر آن‌ها نهادند و اسکناس‌های ونزوئلا، همچنان "بولیوار" نامیده می‌شود. [سیوداد در زبان اسپانیایی یعنی "شهر"].

"بولیوار" تعریف تازه‌ای از واژه اسپانیایی Guerrilla به دست داد که هنوز به قوت خود باقی است و در سده گذشته بیش از هر زمان دیگر بکار برده شده است. طبق تعریف بولیوار، "گُریلا" به یک عضو گروه مسلح میهنی، انقلابی و عقیدتی اطلاق می‌شود که با انگیزه سیاسی و میهنی بپا خاسته باشد تا یک نیروی ستمگر و اشغالگر به مراتب بزرگتر و مجهزتر از خود را از کار بیندازد و

غذایی پایه^۲ به دیگران نیاز نداشته باشد. بولیوار وجود تعاون میان کشورهای همگون - مثلاً آمریکای لاتین که زبان، نژاد، تاریخ و مذهب مشترک دارند و در یک اقلیم هستند - راره نجات از سلطه قدرت های بزرگتر می داند. این همان تعاونی است که امروزه به بازار مشترک، جامعه مشترک (منافع و نوعی کنفدراسیون) تعبیر می شود. وی در داخل کشور هم تأکید بر اقتصاد تعاونی دارد تا واسطه در کار نباشد و مصرف کننده در امور تولید هم به خاطر سرمایه گذاری شریک باشد. این عقیده بولیوار که اینک در جهان هواخواهان فراوان دارد و نظامی میان سوسیالیسم کامل و سرمایه داری خالص است، شدیداً مورد توجه "چاوز" قرار گرفته است.

بولیوار ابراز عقیده کرده است که یک ملت وقتی می تواند خود را "کشور کامل" بخواهند که دیکته دولت دیگری را ننویسد و لذا چنین ملتی باید توان دفاع نظامی کافی از خود را داشته باشد و دیپلماسی آن هم به صورتی باشد که فریب نخورد و باعث تحقیر ملت نشود.

نخواهد داشت. یک ملیت باید بکوشد که ضمن دست یافتن به استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی هم

**بولیوار معتقد
بود اگر ملتی
نمی خواهد
توسری خور شود،
دست کم نباید
از لحاظ
"مواد غذایی پایه"
محتاج
خارجی ها باشد**

داشته باشد تا استثمار نشود و توسری نخورد و این امر مستلزم آن است که دست کم از نظر "مواد

میان نامزدها کسی را به ریاست خود [منظور ریاست جمهوری] برگزینند که معتقد و علاقمند به قانون اساسی باشد و گرنه مسایل کشور پیچیده می گردد و نیاز به وجود دیکتاتور پیدا می شود تا گره ها را باز کند و سپس جامعه را به دمکراسی بازگرداند. وی همچنین توصیه می کند که اگر اوضاع کشور شدیداً به هم ریخته و فساد همه جا را فراگرفته و از عدالت اجتماعی فقط نامی باقی مانده باشد، بهتر است نامزدی انتخاب شود که بتواند بایک دیکتاتوری موقت و یا اعمال خشونت به مسایل پایان دهد، زیرا این مسایل با روال عادی حل شدنی نخواهند بود. او قانون اساسی یک کشور را همه چیز آن کشور می داند که باید دقیقاً رعایت شود.

نظریات بولیوار در مورد ملیت و استقلال
درباره استقلال ملی، بولیوار بیشترین تأکید را دارد. او می گوید: برای یک ملت، مرگ بهتر از نداشتن استقلال کامل است. کشوری که حتی یک صدم استقلالش از دست رفته باشد، نه تنها سربلند نیست، بلکه استثمار می شود و شرافت ملی



در زمینه امور اداری، بولیوار تأکید داشت تا جانشین بهتر پیدا نکنید هیچ مقامی را تغییر ندهید. پیشنهاد اتحاد و دوستی یک کشور استثمارگر به یک ملت ضعیف از نظر بولیوار، به مثابه پیشنهاد دوستی گرگ به گوسفند است که امکان پذیر نخواهد بود. ملت ضعیف از دیدگاه بولیوار ملتی است که وحدت ملی، توان دفاع نظامی و دولت دلسوز و وفادار نداشته باشد.

بولیوار با مجازات اعدام، جز برای خائنین به وطن، جاسوسان بیگانه، و سربازان فراری از برابر دشمن، موافقت چندانی نداشت. وی مخالفان سیاسی خود را به جای زندان می افکند یا تبعید می کرد و با پناهنده شدن آن ها به کشورهای دیگر مخالفتی نداشت و از همین زمان، در آمریکای لاتین، مخالفان دولت ها پس از پناهنده شدن به یک سفارتخانه خارجی، مصونیت پیدا می کنند.

با این اوصاف، بولیوار یک ایده آلیست و مردی زودرنج بود. به گونه های که در سال ۱۸۲۶ از لحظه ای که شنید دولت آرژانتین دعوت او را برای شرکت در کنگره سراسری ملل آمریکای لاتین - که در پاناما تشکیل شد - نپذیرفته، آن چنان دچار اندوه شد که این اندوه به ضعف جسمانی و ابتلای وی به بیماری سل منجر شد و در دهم دسامبر سال ۱۸۳۰ در ۴۷ سالگی از این بیماری درگذشت.

بولیوار که در عین حال یک ناسیونالیست لاتین بود، می کوشید که از ملل اسپانیایی و پرتغالی زبان قاره آمریکا (از مرز ایالات متحده به پایین) یک اتحادیه "پان آمریکانیسم" به وجود آورد که عدم شرکت آرژانتین در کنگره پاناما او را کاملاً به این آرزو نرسانید.

بولیوار در سال ۱۷۸۳، درست در زمانی که حکمران اسپانیایی پرو (Peru)، انقلابی این کشور، توپاک آمارو را دستگیر و در ملاء عام قطعه قطعه کرد، در شهر کاراکاس به دنیا آمد. در جوانی به اروپا رفت و در فرانسه با افکار فلاسفه عصر روشنگری و نیز چگونگی انقلاب کبیر فرانسه آشنا شد و در جریان کارهای انقلابی و ناسیونالیستی ناپلیون قرار گرفت. وی در "رم" به مطالعه تاریخ قرون قدیم پرداخت و تحت تأثیر افکار فلاسفه یونان، جمهوری روم و مدیریت ایرانیان و شکوه امپراتوری ایران قرار گرفت. وی سپس به تحقیق در تاریخ اکتشافات جغرافیایی و تصرف و تقسیم

کشور جدا از هم و بعضاً متخاصم درآمد و از کنفدراسیون، نامی بیش باقی نماند. اما، نام بولیوار همچنان بر تارک تاریخ آمریکای لاتین قرار دارد و مردم سراسر قاره آمریکا زادروز و سالروز مرگ وی را گرامی می دارند و تعطیل می کنند و او را بزرگترین قهرمان خود می دانند و یادش را گرامی می دارند. نام بولیوار هنوز عامل مشترک مردم آمریکای لاتین است و آنان آرزوی او به ایجاد یک کنفدراسیون را زنده و محفوظ داشته اند تا روزگاری موفق به تحقق آن شوند.

قاره آمریکا میان اروپاییان پرداخت و ظلم و ستم اروپاییان به بومیان آمریکا و غارت آن ها وی را متأثر ساخت و با این که خود اسپانیایی تبار بود، در همانجا تصمیم گرفت که آمریکای لاتین را از استعمار اسپانیا و پرتغال برهاند و با این فکر به کاراکاس بازگشت و با انتشار افکار خود و جمع آوری سایر استقلال طلبان، دیری نگذشت که شهر کاراکاس را متصرف شد و با استقلال طلبان آرژانتین، مورو، و بلگرانو، و برناردو هیگینز و خوان مارتینز دو روزاس "در شیلی و ... تماس برقرار کرد و قرار بر این شد که پس از اخراج اسپانیا از آمریکای لاتین، کنفدراسیونی از سرزمین های آزاد شده تشکیل شود. این قیام درست همزمان با انعقاد قرارداد گلستان در اکتبر ۱۸۱۳ و تصرف قفقاز ایران توسط روسیه، تصرف شهر واشینگتن به دست سربازان انگلستان و آتش زده شدن کاخ سفید و عمارت کنگره و نزدیک شدن پایان کار ناپلیون در اروپا بود.

نخستین تلاش های بولیوار با شکست روبه رو شد و به اروپا گریخت و در آنجا به جمع آوری انقلابیون و جوانان ضد استعمار مخصوصاً ایرلندی ها پرداخت و به قاره آمریکا بازگشت و با جمع آوری استقلال طلبان پراکنده بار دیگر کاراکاس را تصرف کرد و این بار کلمبیا، اکوادور، پاناما، پرو و شیلی را هم از چنگ اسپانیا خارج ساخت و همزمان، انقلابیون مکزیک و گواتمالا هم پیروز شدند، آرژانتین استقلال یافت و پرتغال هم مجبور شد به برزیل استقلال بدهد. پس از آزاد شدن السالوادور، هندوراس و کاستاریکا، بولیوار در جنگ تنهایی سال ۱۸۲۴، اسپانیا را پس از سیصد سال از قاره آمریکا - به استثنای کوبا و پورتوریکو - اخراج کرد و سپس بی طرفی انگلستان را به دست آورد. آنگاه در صدد ایجاد کنفدراسیونی از کشورهای آمریکای اسپانیایی زبان برآمد.

در این هنگام، دولت واشینگتن هم "فلوریدا" را از دست اسپانیا خارج ساخت. تلاش های بولیوار - مرد هدف - به منظور ایجاد کنفدراسیون آمریکا در برابر فدراسیون آمریکای شمالی (ایالات متحده) در آغاز کار پیشرفت داشت، ولی از تاریخ تشکیل کنگره پاناما و دچار یأس شدن بولیوار، این آرزو رو به ضعف گذارد، به گونه های که در سال آخر حیات بولیوار، آمریکای لاتین عملاً به صورت چندین